

به نام او  
قیدار

حسین مهدوی پور

۲۹ تیر ۱۳۹۷

## فهرست مطالب

۲	۱	برسد به دست...
۳	۲	مقدمه
۴	۳	آغاز
۴	۱.۳	اندر باب نویسنده
۴	۲.۳	قیدار نامه
۵	۴	قسمت هایی از متن
۵	۱.۴	متن اول
۶	۲.۴	متن دوم

## ۱ برسد به دست آن که در دل خانه دارد و در ذهن کاخ فرمانبرداری...

به رسم قدمای باید هر نوشته ای را از برای کسی نوشت. به رسماً عظاماً باید به نوشته را به منبع خیرات وصل کرد و با رخصت از حضرت **امیر** شروع کرد و به حضرت **صاحب** تقدیم کرد. اما رسم ما کوچکترین ها که دل در گروی گلرخی دارند: به جای نام نامی حضرت **باری** نام یار می آوریم و حضرت خوب می داند که نام خودش تزیین کنند ی مکتب ماست و هر جا نام دیگری بیاوریم در نظر ما نام خود اوست که در رخ یار ما ظاهر شده است. هیچ کس بر ما خرده نمی گیرد که چنینیم چون عشق را حضرت خود آفریده است و رزقی است محتوم در مکتب ما.

## ۲ به رسم آنان که خاک را به نظر...

از آن رو که اولین مجلد از این مجموعه (که **اگر باری تعالی بخواد** به لطف **ارباب** ادامه یابد این مجموعه) باید بگویم از چیستی آن. کمی پیش اقبال با ما بود که با دوستی همسخن شویم. به بهانه تمیز شدن اتاق جدید شورا سر سخن را باز کردیم و در ادامه سخن ها گفتیم از برای دغدغه ها یمان. و این آغاز نامه بود. وقتی حرف های آن روز مکتوب کردم آن دوست گفت که خوب است در تابستان خاصه ای بر کتاب ها بنویسیم و ما گفتیم چشم. در نهایت به خواست خدا کتاب قیدارم پیدا شد. و دیشب یا علی گفتیم و شروع کردیم و کمی پیش کتاب تمام شد. و از جانب رییس بزرگ دستور آمد که خلاصه ای بنویسم که هر کس خواند بفهمد موضوع چیست و آیا برود به سمت کتاب یه نه. و ما لبیک گفتیم. ای کاش به توانیم به ندای **ارباب** لبیک بگوییم.

## ۳ آغاز

### ۱.۳ اندر باب نویسنده

امیر خانی در نگاه من یک نویسنده آرمان گرا است. او می کوشد با کمک از نوستالژی ای که این روزها از دوران قدیم و رسم و رسوم پهلوانی در بین مردم مانده است آرمان های خود را به خواننده نشان دهد. او که فردی مکتبی با رویکردی انقلابی (تئوریکالی انقلابی است کاری با رویکرد سیاسی در زمان حال (که فکر می کنم موافق هم باشد) ندارم) در نوشته هایش همیشه رد پای تفکراتش را جا می گذارد. این را از نوشته هایش حس می کنم. در نوشته هایش همیشه مردی از جنس گذشته های زیبا هست که مدتی از جامعه دور مانده و ناگاه وقتی به دل جامعه بر می گردد می بیند که نمی تواند شمشیر جهاد را در غلاف فرو نبرد. نقش های او که همیشه رنگ سفیدی بر گیسوانشان نشسته که ترکیبی است از گذر از جوانی و پختگی فکری در عین حال کودکی آرمان گرا را در درون خود دارند. به این مجموعه اضافه کنید جوانی که آتش عشق در قلبش می تواند جهان را آتش بزند و نقشهای امیر خانی باید این مجموعه تناقض را در کنار هم داشته باشند در حالی که در زیر قلم نویسنده ای آرمان گرا باید نفس بکشد که هنوز واژه ای مانند عشق برایش سنگین است. سنگینی ای که حتی در استفاده از واژه ی آن یا پرداختن مستقیم به آن عبا دارد.

باید در نظر گرفت که امیرخانی در نوشته هایش در حاب تصویر کردن دنیای آرمانی خود است. درست است که جامعه در وضعیت ناچالاب جلو می رود اما مرد داستان ما می کوشد خود را حفظ کند و غرق نشود در این جامعه. از همین سو می بینیم که اکثرا نقش های اصلی امیر خانی از طرف جامعه افرادی عجیب تلقی می شوند اما وقتی دل به داستان می دهیم و با قهرمان همراه می شویم می بینیم که او یک ادم معمولی جامعه است که هنوز با قلبش تصمیم می گیرد. که این را امیرخانی به طور مشهود در قیدار باز می گوید. آن جا که قیدار می گوید: تصمیم اول را که گرفتی عمل کن دومی با عقله سومی با ترس.

اینکه امیر خانی در داستان های مختلفش به داستان های قبلی پل می زند نیز نمادی است از آرمان گرایی. آن جا که در قیدار از آجر پزی حاج فتح می گوید یا در من او از ارمیا یا در دیگر از روغن فروشی من او. او تلاش دارد بر باقی ماندن نیکی ها در دنیا تاکید کند. و خوبی ها را زنجیرهایی می پندارد که قطع شدنی نیستند و سینه به سینه منتقل می شوند. امیر خانی اصول ثابتی را در نوشته هاییش نگه می دارد. در این باب نیز تاکید دارد بر سلسه ی انبیا. و چیزی که قبلا نیز به آن اشاره داشته است.

### ۲.۳ قیدار مردی جنگی در قبای یک تاجر

کتاب قیدار اندر باب زندگی یک فرد می چرخد. در طول داستان امیر خانی تلاش دارد می کند که قیدار را در لحظات مختلف زندگی در بالا و پایین آن در عشق و نفرت و در شادی و غم نشان دهد. برای معرفی قیدار در ابتدای کتاب می یگوید:

نسب نسل اول به "ایمان" بر می گردد: به ابراهیم حنیف که پدر ایمان بود...

پای نسل دوم در خون است: خونی که می رسد به سرخی رد تیغ بر گلوی اسماعیل ذبیح، قرزند ابراهیم...

اما سر سلسله نسل سوم، قیدار نبی، فرزند اسماعیل نبی، فرزندزاده ی ابوالانبیا، ابراهیم نبی است: که خود، صفت ش "مدارا"ی با مردمان بود و پدر پدران سلسله ی خاتم انبیاست.

و این نقشی است از قیدار

قیدار مردی است از سلسله ی انبیا اما درگیر در روزگار نازیبایی. قیدار نمی تواند فضای سنگین جامعه را تحمل کند اما همچنان بر اعتقادات خویش محکم ایستاده است. او که از مریدان مکتبی است که نماد آن ”آقا تختی” است در تمام داستان جوان مردی خود را به همگان نشان می دهد آن جا که می گوید قیدار مهمان شدن بلد نیست مهمان کردن بلد است نشان از طبع وسیع او دارد. قیدار مرید است. مرداش هم سیدی است از طبار مردان که حضرت **باری** زمین را از آنان خالی نخواهد گذشت. داستان با یک عاشقانه آرام اما دل فریب شروع می شود آن جا که قیدار دختری زیبا و باریک اندام که جای دخترش را دارد در مرسدس بنز کورک اش با خود همراه دارد و در جاده ها می تازد. جاده هایی بیابانی که گرمایشان همراه با گرما بین قیدار و دختر است.

قیدار مردی ثروتمند که گارژدار اول تهران است و همه او را می شناسند. او اما با قلب لبریز از عشق در طول داستان حرکت می کند. و مسائل مختلفی را طی می کند. از محبت رگفته تا دشمنی. از سختی های چرخ گردون گرفته تا خوش های آن.

در ادامه اما داستان آرام ولی استوار با سیر خوب که اتفاقات مختلف پیایی رخ می دهند و خواننده را مجذوب کتاب می کنند. قیدار جلو می رود و گرد سن بر روی موهایش می نشیند اما روی دلش نه. قیدار سختی های روزگار را می چشد و دم بر نمی دارد اما وای بر لحظه ای که از دوست نا رفاقتی به او برسد. دیگر کسی که همرمز آقا تختی بوده هم نمی تواند صاف بیاستد.

قیدار مرد جهاد است و مال این حوالی نیست در لباس یک تاجر نفس می کشد اما دلش جای دیگری است. قیدار، مرد داستان ما مسیری را طی می کند که سید مرادش برایش ترسیم کرده است. اول قدم خونامی است قدم بدی از خوشنامی به بدنامی است و در نهایت گم نامی....

در قرآن اسم بعضی پیامبران آمده است: اسم بعضی غیر پیامبر هم آمده است چه صالح و چه طالح آمده است.... صلحا عاشق حضرت **باری** هستند... اما حضرت **حق** بعضی را خودش هم عاشق است. عاشقی خدا توفیر دارد با عاشقی ما... **او** عاشقی است که حتا دوست ندارد اسم معشوقش را کسی بدانند... به او می گوید رجل! همین... مرد!...همین می فرماید و جاء رجب من اقصی المدینه یسعی ... جای دیگر می فرماید و جاء رجل من اقصی المدینه یسعی، یعنی این دو تارجل با هم فرق دارند... یکی می آید موسی نبی را نجات می دهد... قوم بنی اسرائیل را در اصل نجات می دهد... دیگری هم قومی را از عذاب نجات می دهد ... اسمش چیست؟ اسم شان چیست؟ نمی دانیم... رجل است...

## ۴ اون جاهایی که دوست داشتم

این دو قسمت از متن را دوست داشتم توی صفحه های ۲۳۴ و ۲۴۴ کتاب اند. احتمالا چون با متاب ارتباط گفته بودم این ها را تشخیص دادم. اگر دوباره بخوان احتمالا از اوایل کتاب هم چیز دندان گیری بشود صید کرد.

### ۱.۴ ماییم و نوای بینوایی بسم اله اگر حریف مایی

به پله ی اول منبر اگر کسی برسد، دیگر از فیلتر هوای ماک هم پایین نمی آید... این توفیر منبر مسجد است لا چچارپایه ی حسینیه... سست هم باشی، منبر خودش قرص است، نگه ت میدارد: قرص هم باشی چارپایه اما سست است، می اندازدت... رو همین حساب تو کار ما، چارپایه به ز منبر است!

## ۲.۴ ما رنگی ایم یا سیاه و سفید

– سیاه و سفید یعنی چه؟ – یعنی اینها یا خمارند یا نشئه: یا سیاه یا سفید. اما ما هر کدام مان هزار رنگ داریم... گاهی قرمزیم گاهی سیاه پاری وقت ها هم سبز و پاری وقت ها هم وقتی گندمان درمی آید، قهوه ای!